

بررسی آراء مستشرقان درباره روش داستان‌پردازی در قرآن*

سید مفید حسینی کوهساری،** عبدالحسین شورچه*** و سمیرا حیاتی****

چکیده

داستان‌های قرآن و نوع بیان آنها موجب شده است تا مستشرقان به مطالعه آنها روی بیاورند و به زعم خود آن را به لحاظ ادبی یا ساختاری دارای اشکال بدانند. عدم رعایت تسلسل زمانی، تکراری بودن قصه‌ها و حذف جزئیات داستان‌ها از جمله ایراداتی است که آنها عنوان کرده‌اند و آنجا که قرآن در بیان داستان‌های پیامبران ابتدا نکته برجسته قصه را به جهت هدف تربیتی خود بیان کرده است یا داستان پیامبر را به دلیل اقتضای زمان یا هدف هدایتی خود در سوره‌های مختلف به شکل‌های گوناگون و با عبارتهای مختلف بیان کرده است یا برای رعایت اقتضای مخاطب و در راستای سیر تدریجی تربیتی خود جزئیات داستان را بیان نکرده است، سبب گشته تا مستشرقانی همچون وات و دیگران دست به قلم شده و در قالب مقالات و کتاب به ایراد اشکال روی بیاورند.

در این نوشتار با اشاره به نظریه‌های مستشرقان، دلیل این گونه قصه‌پردازی قرآن و متقن بودن آن بیان و به ایرادات پاسخ داده شده است.

کلید واژگان: قرآن، مستشرقان، داستان‌پردازی، قصه، هدایت

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۰ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۱۰/۱۵.

** عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه: smofid.hoseini@gmail.com

*** دانش آموخته دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن قم (نویسنده مسئول): hosain_shorche@yahoo.com

**** کارشناسی ارشد علوم قرآنی و حدیث: info@quransc.com

مقدمه

بخش مهمی از آیات قرآن را قصه‌های آن تشکیل می‌دهند. قصه‌هایی که حکایت از تاریخ و سرگذشت انبیای پیشین و اقوام گذشته دارد.

بر کسی پوشیده نیست که اطلاع یافتن از سرگذشت پیشینیان و تاریخ آنان، دارای ارزش و اهمیت فراوانی است تا جایی که رشته «تاریخ» به عنوان یکی از رشته‌های ارزشمند در «علوم انسانی» به شمار می‌رود. مطلب مهم و قابل تأمل برانگیز این است که این تاریخ چگونه و از چه منبعی نقل شود که بیشترین اثرگذاری را در جامعه داشته باشد. قرآن کریم سرگذشت پیشینیان را بر اساس وحی الهی و بدون دخالت بشر با روشی کاملاً متفاوت و منحصر به فرد مطرح می‌کند، آن هم به شیوه‌ای که بسیار جذاب و اثرگذار باشد؛ به گونه‌ای که انسان در حین خواندن آن از وقایعی که برای گذشتگان اتفاق افتاده، مطلع شده و درس می‌گیرد بدون اینکه احساس کند یک کتاب تاریخی می‌خواند که بوی کهنگی دهد. گاهی قرآن کریم به فراخور زمان تنها به قسمتی از سرگذشت یک پیامبر یا ملت آن پیامبر می‌پردازد و زمانی به شرح جزئیات حوادث پرداخته و پرده از روی بسیاری از حقایق بر می‌دارد. گاهی داستان‌هایی را که مردم به اشکال مختلف از آن مطلع بودند، با اندکی اصلاحات می‌آورد و گاهی نیز از قصه‌هایی خبر می‌دهد که زمان نزول آن، کسی از آن آگاهی نداشته است. در میان آیات قرآن ملاحظه می‌شود که گاهی قصه‌ای تنها یک بار مورد اشاره قرار گرفته و زمانی برعکس یک داستان چندین مرتبه و به شیوه‌های مختلف و با اهداف خاصی در قرآن بازگو شده است. همه آنچه که اشاره شد، از جمله جنبه‌های اعجاز قرآن کریم است، ولی متأسفانه بسیاری از مستشرقان که تاب این همه نوآوری آیات قرآن در روش پرداختن به داستان را ندارند، شروع به خرده‌گیری و ایراد تراشی کرده و همین محاسن قرآن را به عنوان اشکالاتی بر قصه‌های قرآن مطرح می‌سازند و اغلب به دنبال رسیدن به این مقصودند که پس از طرح ایراداتی بر قصه‌های قرآن، الهی بودن آنها را مخدوش سازند. ابتدا این آرا در دسته عدم رعایت تسلسل زمانی در حوادث قصه‌های قرآن؛ تکرار در قصه‌های قرآنی و حذف جزئیات داستان‌ها دسته‌بندی کرده، سپس به تفکیک مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم.

الف) عدم رعایت تسلسل زمانی در حوادث قصه‌های قرآن

وات پس از ذکر حوادثی از زندگی حضرت موسی علیه السلام که در قرآن نیامده، چنین می‌نویسد: «قرآن کریم در باب موسی علیه السلام و دیگر شخصیت‌های قدیمی کتاب مقدس به جز یوسف به رویدادهایی مجزا گرایش دارد و نشان نمی‌دهد که چگونه این رویدادها در دوران زندگی فرد به یکدیگر مرتبطند» (وات، حقیقت دینی دوران عصر ما، ۱۳۷۴: ۷۹). برخی دیگر از مستشرقان در این زمینه چنین آورده‌اند: «غالباً تسلسل زمانی حوادث در قصه‌های قرآن وجود ندارد و ارتباط لازم بین آنها مشهود نیست، حتی می‌توان گفت که فهم قصه‌های قرآن اکنون برای ما آسان‌تر از معاصران نزول قرآن است؛ زیرا ما با مصادر و منابع دیگر این قصه‌ها آشنا هستیم و از آنها بهره برده‌ایم، اما معاصران نزول این آیات، هیچ اطلاعی از منابع دیگر تاریخی نداشتند» (زمانی، مستشرقان و قرآن، ۱۳۸۵: ۳۱۶، به نقل از: مجله رساله الاسلام، سال ۹، ش ۳/ ۲۶۷).

بررسی

هر یک از آرای که ذکر شد، در برگزیده چند ایراد است که در این مجال، فرصت پاسخ‌گویی به تک‌تک آنها نیست. آنچه مورد بحث کنونی است و بدان پرداخته می‌شود، عدم رعایت تسلسل زمانی است که وات آن را به عنوان «مجزا بودن رویدادها و عدم ارتباط آنها به یکدیگر» مطرح می‌کند و دیگری نیز صراحتاً اعلام می‌کند که تسلسل زمانی در حوادث وجود ندارد. در پاسخ به این اشکال، ابتدا باید در روش قصه‌پردازی قرآن تأملی نمود.

نکته اول: روش قصه‌پردازی در قرآن

ابتدا نباید فراموش کرد که هدف اصلی قرآن از نقل داستان‌ها عبور دادن انسان از گذرگاه‌های تاریک و ترسناک جهالت و رساندن او به سرزمین روشنایی‌ها و هدایت است. منتها ضمن تعقیب آن هدف اصلی، گاه مناسبتی ایجاب می‌کند که داستان برگزیده‌ای به اندازه و شیوه متناسب و با زیبایی هنری راستین ایراد نماید، لکن نه بر اساس خیال‌پردازی و قصه‌آفرینی، بلکه بر اساس ابتکار و آفرینش هنری در چگونگی گزارش و با اتکا بر واقعیت‌های قاطع و تردید ناپذیر. از این روش و شیوه در نقل و شیوه قصه‌ها و داستان‌ها باید با عنوان «روش قصه‌پردازی قرآن» نام برد (فعالی عراقی‌نژاد، داستان‌های قرآن و انبیاء در المیزان، ۱۳۷۸: ۹) که این روش یک روش خاص و منحصر به فرد برای قرآن است. مطالب مهم داستان را بزرگ می‌کند و زیر ذره بین می‌گذارد، ولی از بیان بسیاری مطالب حاشیه‌ای،

غیرمهم و ملال آور چشم می‌پوشد. در داستان مطالب را به صورت کنایی و به غیرمستقیم بیان کرده است. برای بیان زیبایی یوسف چهره او را ترسیم نمی‌کند، بلکه تعجب زنان مصر و بریده شدن دست‌هایشان را به نمایش می‌گذارد که نشان‌دهنده اوج زیبایی آن حضرت است. در هر بخش از سخن نتیجه‌ای تربیتی ارائه می‌دهد و هدف اصلی یعنی عبرت‌آموزشی، فراموش نشده است؛ از این‌رو، قرآن از بهترین روش قصه‌گویی برخوردار است (رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، ۱۳۸۹: ۱۰/۲۰).

قرآن در بیان تاریخ و داستان، بهترین راه را از نظر تعلیم تربیت پیموده است، مخصوصاً که وقایع تاریخی را به صورت برهنه و عریان بیان نمی‌کند، بلکه در هر گام از آن نتیجه‌گیری کرده و بهره‌برداری تربیتی می‌کند (مکام شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۴: ۹/۳۰۷). از ویژگی‌های قصه قرآن این است که سرگذشت‌های واقعی بشر هستند و سخنان دروغین و ساختگی نیستند و همین واقعی بودن اثرگذاری را بیشتر می‌کند (رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، ۱۳۸۹: ۱۰/۱۸۸). در هم شکستن خط سیر تاریخی در قصه‌های قرآن، خود، یکی از انواع روش‌هایی است که قرآن برای پرداختن به قصه برگزیده است و این، نه تنها یک ایراد و اشکال بر قرآن نیست، بلکه یکی از محاسن قصه‌پردازی قرآن است.

نکته دوم. خط سیر و تسلسل تاریخی در بیان قصه‌ها

قرآن کریم از نظر ترتیب زمانی به دو شیوه قصه‌ها را بیان کرده است. گاهی داستانی را از ابتدا تا انتها با رعایت تاریخ و زمان وقوع هر یک از حوادث بیان می‌کند و زمانی نیز این خط سیر تاریخی را در هم می‌شکند و به شکل گزینشی و متناسب با هدف خاص، حوادث مختلف یک داستان را بازگو می‌کند که این شیوه بر عکس شیوه‌های بشری است. در تاریخ‌های بشری، نظام تاریخ نگاری به شکل پیوسته است و از نظر ترتیب زمان حوادث، جنبه طولی دارد؛ یعنی ترتیب سلسله‌های تاریخی در یک مقطع زمانی، از جهت تقدّم و تأخّر، دارای ترتیبی معین بوده و از نظم طولی زمانی تبعیت می‌کند. چنان که همین نظام در داستان‌نویسی بشری نیز رعایت می‌شود. اما در شیوه داستان‌گویی قرآن و به تبع آن تاریخ نگاری این کتاب، نظم ویژه‌ای وجود ندارد. غیر از سوره یوسف که در آن روایت پیوسته‌ای از زندگانی یوسف علیه السلام به ترتیب توالی زمانی در بردارد، در مورد سایر پیامبران و قصه‌های تاریخی سرگذشت آنان، به شکل عجیبی پراکندگی و تکرار به چشم می‌خورد (معارف، مجله

صحیفه مبین، ۱۳۸۵: شماره ۳۹) و این واقعیتی است که در قصه‌های قرآنی به خوبی آشکار است که «نقل حوادث دارای شیوه‌های گوناگونی است؛ چرا که حوادث گاه بر حسب تسلسل زمانی آن روایت می‌شود، زیرا سیاق کلام چنین تسلسلی را اقتضا می‌کند و گاهی اقتضای سیاق، آن است که زمان، تقطیع شود و تسلسل آن رعایت نشود و به جای زمان عینی از زمان ذهنی بهره گرفته شود» (بستانی، پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن، ۱۳۸۴: ۱۶/۲).

از جمله داستان‌های طولانی قرآن که اشاره شده و در آن تسلسل زمانی رعایت نشده است، داستان حضرت موسی (علیه السلام) است که در سوره‌های مختلف قرآن بیان شده است. خداوند در بیان تاریخ زندگی ایشان در سوره طه/ ۹-۱۰ در بخشی، تسلسل زمانی را رعایت کرده است و در اثنای داستان بدون رعایت زمان به گذشته و دوران نوزادی حضرت اشاره می‌کند و باز به ادامه سیر تسلسل قصه بازمی‌گردد. این تقطیع و برش اجزای داستان و شکستن وحدت زمانی آن، دارای اسرار هنری است که باید درباره آنها تأمل کرد و از این طریق، رابطه موجود میان اهداف داستان و شیوه‌های ساختاری آن را به دست آورد (همان، ۱۶-۱۷). در سوره بقره/ ۶۳-۶۷ بخش دیگر داستان حضرت را بیان می‌کند که از آخر ماجرا شروع کرده و بعد به بیان قصه از اول می‌پردازد و راز این جابجایی، نظر به حقیقت و طبیعت رویداد است که منقلب و وارونه است. انسان به عنوان اصلی‌ترین عنصر قصه، مسخ شده و واژگون گشته است. تردید و بد دلی همه وجود آدم‌ها را انباشته و آنچه را باید در آغاز بنگرند، در پایان، آن هم پس از چند و چون‌های بسیار می‌نگرند. پس طبیعت اینان اقتضا می‌کند که قصه‌شان واژگون نقل شود تا زمان و آدم‌ها با طبیعت اتحاد یابند (حسینی، ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن، ۱۳۸۲: ۱۹۰-۱۹۱).

از دیگر داستان‌های قرآن که تسلسل زمان ندارد، داستان اصحاب کهف است که از وسط داستان و زمان ورود جوانمردان به درون غار آغاز می‌شود (کهف/ ۱۰، فعّالی عراقی نژاد، داستان‌های قرآن و انبیاء در المیزان، ۱۳۷۸: ۱/ ۲۴). پیش درآمد سوره کهف پیرامون زینت زندگی دنیا و ضرورت به دورافکندن آن است و عینیت کنار گذاشتن این زینت، گریختن از زندگی دنیا و پناه بردن به غار است (بستانی، پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن، ۱۳۸۴: ۱/ ۳۷۳-۳۷۴). از جنبه‌های هنری و اعجاز قرآن کریم، بیان خلاصه داستان قبل از

شروع و سپس نقل مشروح جزئیات آن از ابتداست (پروینی، تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن، ۱۳۷۹: ۱۳۴). این مقدمه در آماده کردن ذهن مخاطب و تشویق و تحریض او برای پیگیری داستان تأثیر زیادی دارد و امروزه کاربرد چنین روشی در تکنیک‌های داستانی، مخصوصاً در طرح و ساختار فیلم‌های سینمایی، کاملاً مشهود و مشهور است (همان، ۱۳۵) و چون هدف تنها بیان حوادث است، رعایت ترتیب زمانی لازم نیست، بلکه به ترتیب اهمیت بیان می‌شود (جعفری، تفسیر کوثر، ۱۳۷۶: ۱/ ۱۸۵). از نظر نوع ادبیات هنری و ساختاری، قرآن نیازی به بازگویی زمان و تسلسل تاریخی نمی‌بیند و اقتضای ساختار، بیان بدون زمان است که با هدف قرآن که عبرت، پند و موعظه است، سازگاری بیشتری دارد. در واقع، قرآن کتاب قصه و تاریخ نیست، کتاب حکمت و هدایت است و هر بخشی از تاریخ را که هدایتگر و حکمت آموز و هماهنگ با غرض، بخش مخصوصی از آیات یا سوره خاص باشد، بدون رعایت ترتیب زمانی نقل می‌کند مگر برخی قصه‌ها که رعایت ترتیب زمانی آن با حکمت و هدف اصلی قرآن منافات نداشته، بلکه مقتضای آن بوده است (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۳۸۹: ۴).

این از محاسن شیوه بیان قصه در قرآن است که گاه، خود را از قید و بند زمان رها کرده و با شیوه‌ای بسیار هنری و جذاب و به تناسب هدف خاص از حادثه یا حوادثی سخن به میان می‌آورد که این شیوه هنرمندانه قرآن در نقل داستان‌ها، جای تحسین و الگوگیری دارد و نه خرده‌گیری و اشکال تراشی.

ب) تکرار در قصه‌های قرآن

تکرار در قصه‌های قرآن پدیده‌ای است که بسیاری از بحث‌ها و گفت و گوها را برانگیخته است. در میان خاورپژوهان و دین‌کاوان غربی کم نیستند کسانی که همین پدیده را مایه رد اعجاز قرآن شمرده‌اند. برخی از شرقیان و مسلمانان نیز با این گروه همداستان شده‌اند. به اعتقاد اینان، همین تکرارها نشان می‌دهد که محمد ﷺ تحت تأثیر حالات نفسانی مختلف خود، کلماتی برانگیخته که گاه مکرر و گاه نیز ناهمسان هستند (حسینی، مبانی هنری قصه‌های قرآن، ۱۳۷۷: ۵۲).

بلاشر تکراری بودن قصه‌های قرآن را مطرح کرده و می‌نویسد: «هنگامی که خواننده (قرآن) به قرائت خود ادامه می‌دهد، از عباراتی که بارها و بارها تکرار شده است، از

داستان‌های کتاب مقدس یا افسانه‌هایی که باز از سرگرفته شده و نمونه‌های آن را در اسفار
خمس و انجیل دیده است، خسته و فرسوده می‌گردد» (بلاشر، در آستانه قرآن، ۱۳۷۶: ۳۰۱).
نولدکه سوره‌های مکی را به سه دسته تقسیم می‌کند و در مورد دسته سوم آنها چنین
می‌نویسد: «در دوره سوم مکی، کاربرد «رحمان» به عنوان اسم خاص برای خداوند کاهش
می‌یابد، ولی سایر مشخصه‌های دوره دوم قوت و شدت بیشتری می‌یابد. قصص انبیاء غالباً
تکرار می‌شود و تأکید آنها گاه کم می‌شود گاه زیاد» (نولدکه، همان، ۱۰۷) و در ادامه
سوره‌های این دوره را بر می‌شمرد^[۱] (نولدکه، همان، ۱۰۷-۱۰۸).

بررسی

چنانچه ملاحظه شد، برخی از خاورشناسان بر وجود تکرار در قصه‌های قرآن خرده
گرفته‌اند، اما پس از بررسی و تحقیق پیرامون این مسئله، مشخص می‌گردد که تکرار در
قصه‌های قرآن، نه تنها ایراد و اشکال بر قرآن نیست، بلکه یکی از جلوه‌های اعجاز و
فصاحت و شیوایی آن می‌باشد.

آوردن یک قصه با الفاظ گوناگون به گونه‌ای که معنا و پیام دگرگون نشود، کاری دشوار
است که تجلی‌گر فصاحت و بلاغت قرآن بوده و از صورت‌های تحدی به شمار می‌رود
(حسینی، ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن، ۱۳۸۲: ۵۳). افزون که به قصه مطلبی اضافه می‌شود
و این اضافات به گونه‌های مختلف نشانه فصاحت است (زرکشی، البرهان فی علوم القرآن،
۱۳۹۱: ۳/ ۳۶-۳۸). این اضافات دارای نکات و امتیازات خاصی است که موارد دیگر، آن
نکات را ندارند و در اصل مطلب و ریشه داستان کوچک‌ترین اختلاف و تناقضی دیده
نمی‌شود (خویی، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ۱۳۸۲: ۹۰) که اگر کلام بشری بود، در
طول نزول تدریجی‌اش، اختلاف و تناقض در آن مشاهده می‌شد. تکرار داستان در سوره‌های
مختلف با سیاق جدید، همخوان با هدف سوره است (بستانی، پژوهشی در جلوه‌های هنری
داستان‌های قرآن، ۱۳۸۴: ۱/ ۱۵) و این تکرار در بعضی از حلقه‌های حوادث قصه‌ها متناسب
با زمان و مناسبت خاص برای عبرت‌گیری است اسلوب قرآن برخلاف تکرار در کلام بشری،
فصاحت در تکرار قصص است (طباره، مع الانبیا فی القرآن الکریم، ۱۹۸۹: ۲۷). زیبایی
هنری قرآن در طول زمان‌ها بشریت را به تحدی و مبارزه طلبی فراخوانده و هیچ قدرتی

نتوانسته در برابر این زیبایی قد علم کند (فروردین، زیبایی‌شناسی هنری در استان‌های قرآن، ۱۳۸۷: ۱۶۸)؛ لذا تکرار ضرورتاً نقطه ضعف نیست و یک برجستگی به یک آموزه دینی خواهد بخشید (میر، ادبیات قرآن، ۱۳۸۷: ۶۰).

باید توجه داشت که تدریجی بودن نزول قرآن (ملبویی، تحلیل نو از قصص قرآن، ۱۳۶۹: ۱۴۳) و قابلیت وقایع‌نگاری برای استنتاج‌های گوناگون و درس‌های متعدّد، لزوم تکرار در قصه را ایجاب می‌کنند. از سویی می‌توان گفت که در قرآن اصلاً «قصّه تکراری محض» وجود ندارد؛ زیرا یک گزاره تاریخی در هر جا استنباط خاصی را ارائه می‌دهد. این نوع بهره‌گیری متعدّد تربیتی از یک فراز تاریخی نه تنها عیب نیست، بلکه یکی از امتیازهای تاریخ‌نگاری و از هنرهای قصّه‌گویی است (زمانی، مستشرقان و قرآن، ۱۳۸۵: ۳۲۲-۳۲۱).

اصولاً تکرار در قرآن به دو گونه است: تکرار لفظی و تکرار معنوی و تکرار در قصّه‌های قرآن بیشتر از نوع تکرار معنوی است (فتح الهی، متدولوژی علوم قرآنی، ۱۳۸۸: ۱۲۲-۱۱۹). برخی از دانشمندان علوم قرآنی نیز بر این عقیده‌اند که اصلاً تکراری در کار نیست؛ مثلاً سید قطب در این زمینه می‌نویسد: «داستان‌های قرآن در جاها و مناسبت‌های مختلف آمده است و در هر جا مناسبتی که باعث ذکر داستانی می‌شود، خود سبب آن می‌شود که داستان به حد معینی محدود شود و به صورتی در آید که متناسب با مقام باشد و این از آن جهت است که با محیط روحی و هنری و فکری که همراه با ذکر داستان است، سازگار و هماهنگ باشد. گروهی از آنجا که می‌بینند داستان واحد در چندین جای قرآن ذکر شده، چنان می‌پندارند که تکراری در کار است، ولی اگر کسی با نظر بازرسی بنگرد، نیک در می‌یابد که هیچ داستان یا حلقه‌ای از داستان از لحاظ اندازه و طرز بیان مکرر نمی‌شود و هرگاه قسمتی از داستان مکرر می‌شود، این تکرار، رنگ تازه‌ای دارد که مطابق با سیاق کلام است و این در واقع، حقیقت تکرار را از میان بر می‌دارد» (سید قطب، در سایه قرآن، ۱۳۴۴: ۱/ ۴۳).

برخی دلیل تکراری به نظر رسیدن قرآن را، تکرار نام شخصیت‌های داستان‌ها دانسته‌اند: «و این از اسرار است که در اکثر قصّه‌های قرآنی، شخصیت قصّه‌ها بدون اتّفاق و حادثه تکرار شده است و همانا ظاهر شدن شخصیت در بعضی از جاها، این توهّم را پیش می‌آورد که آن قصّه تکرار شده است، در حالی که این تکرار نیست» «عبد ربّه، بحوث فی قصص القرآن، بی تا: ۵۴».

شیخ طوسی نیز علت تکرار را ضرورت آگاهی همه مردم و قبایل از قصه‌های قرآن می‌داند. این دیدگاه به گونه‌ای است که گویی تکرار محض در داستان‌های قرآنی را تأیید کرده و تنها به دنبال توجیه آن بوده است. ایشان در این زمینه نوشته است: «علت تکرار قصه‌ها در قرآن این بوده است که پیامبر ﷺ هنگام دعوت خویش به میان قبایل مختلف می‌رفت. اگر این اخبار و قصص تکرار نمی‌شد، هر یک از قصه‌ها در میان قبایله‌ای رواج می‌یافت و دیگران از آن بی‌اطلاع می‌ماندند» (طوسی، بحوث فی قصص القرآن، بی‌تا: ۱/ ۱۴).

به طول کلی، علت اصلی تکرار قصه‌های قرآن اهداف تربیتی (ملبویی، تحلیلی نو از قصص قرآن، ۱۳۷۶: ۱۴۳) است که زیاد (الحکیم، علوم القرآن، بی‌تا: ۱۸۷) و متفاوت (معرفت، علوم قرآن، ۱۳۶۹: ۲۴۸) هستند.

ج) حذف جزئیات داستان‌ها

یکی دیگر از اشکالاتی که برخی از خاورشناسان در باره قرآن و قصص آن مطرح کرده‌اند، حذف جزئیات قصص است و از آن نامفهوم شدن اغلب داستان‌ها را نتیجه می‌گیرند. از جمله این افراد مونتگمری وات است. وی در این زمینه توضیحات نسبتاً مفصلاً دارد که آن را همراه با چند مثال بیان کرده و چنین می‌نویسد: «به تازگی از نگارنده درخواست شد، مقاله‌ای در مورد «نگرش‌های اسلامی در باب دیگر ادیان» بنویسد. هنگامی که به دقت در آنچه در قرآن [کریم] درباره دیگر ادیان آمده بود، نظری افکندم، از اینکه دانستی‌های اندکی در آن کتاب در مورد حقایق اصلی یهودیت آمده بود و اینکه عملاً به جز باکره‌زادی و ادعای خدا بودن عیسی ﷺ هیچ مطلبی درباره‌ی مسیحیت نداشت، شگفت زده شدم ... بدین قرار، روایت‌های بسیاری در باب بخش‌هایی از زندگی موسی ﷺ وجود دارد، اما تعداد زیادی از آنها درباره مجادله‌های این پیامبر با فرعون و جادوگران اوست و هیچ بیان روشن نشانگری که رسالت بزرگ موسی ﷺ را در نجات بنی اسرائیل از حالت نزدیک به بردگی آنان در مصر و به سرانجام آوردن این امت از زیستی سخت و رساندن به سرزمین موعود که خداوند به نیاکانشان نوید داده بود، به چشم نمی‌خورد ... خواننده آشنا با تورات در مشاهده این وقایع به منزله بخشی از داستانی مرتبط، هیچ‌گونه دشواری ندارد. اما تنها از روی قرآن کریم، مشاهده چگونگی تناسب آنها باهم مشکل است؛ چه برخی از رخداد‌های اصلی، چون فراخوانی ابراهیم ﷺ به ترک موطن خود، به کلی حذف می‌شود» (وات، حقیقت دینی دوران ما، ۱۳۷۴: ۷۹).

وات در ادامه مثال‌های بیشتری ذکر می‌کند و چنانچه مشخص است، بیشترین تأکیدش بر حذف جزئیات ماجراهای حضرت موسی علیه السلام و قومش و آیین یهودیت است و در این باره می‌نویسد: «قرآن کریم روشن نمی‌سازد که آنچه موسی علیه السلام به آن دست یافت، نجات قومش از بردگی در مصر و رساندن آنها به مرزهای فلسطین بود. در مورد سکنی گزیدن این مردم در فلسطین هم مطلبی ندارد. از داود به منزله پیامبری یاد می‌کند که کتاب مقدس مزامیر را دریافت داشت، اما به عنوان سرداری پیروز که قلمرو پادشاهی قدرتمندی را آفرید، نامی نمی‌برد. از این قلمرو پادشاهی و تقسیم آن به دو مُلک هیچ سخنی ندارد. از پیامبران بزرگی که بر پادشاهان و اتباعشان خرده گرفتند، هیچ یادی نمی‌کند. در مورد جلای وطن و رستاخیز (عیسی علیه السلام) هم حرفی نمی‌زند. به طور خلاصه، در باب آنچه یهودیان تاریخ بنیادین دینشان می‌شمردند، تاریخی که ایمان آنان به حمایت خداوند از این امت را می‌سازد، هیچ مطلبی وجود ندارد» (همان، ۸۰).

بررسی

همان طور که ملاحظه شد، وات در بیانات خود، چند ایراد بر آیات قرآن و از جمله قصص آن وارد ساخته که می‌توان آنها را بدین شکل دسته‌بندی نمود:

۱. دانستنی‌های کمی در مورد عقاید دین یهود در قرآن آمده است.
۲. به جز باکره زادی و ادّعی خدا بودن عیسی علیه السلام هیچ مطلبی در مورد مسیحیت در قرآن نیامده است.
۳. بیشترین میزان آیاتی که در مورد حضرت موسی علیه السلام در قرآن آمده، درباره مجادله‌های او با فرعون و جادوگران است.
۴. در قرآن هیچ بیان روشنی که نشانگر رسالت بزرگ حضرت موسی علیه السلام در نجات بنی اسرائیل از حالت نزدیک به بردگی آنان در مصر و به سرانجام آوردن این امت باشد، به چشم نمی‌خورد.

۵. از روی قرآن مشاهده چگونگی ارتباط بین اجزای قصّه‌ها مشکل است؛ زیرا بسیاری از جزئیات قصص در آن حذف شده است؛ مثلاً در قرآن در مورد برخی از رخدادها، مثل فراخوانی حضرت ابراهیم علیه السلام به ترک موطن اصلی خود، سکنی گزیدن بنی اسرائیل در

فلسطین، شخصیت داود به عنوان سرداری پیروز که قلمرو پادشاهی قدرتمندی را آفریده و پیامبرانی که بر پادشاهان و اتباعشان خرده گرفتند و در مورد جلای وطن و رستاخیز حضرت عیسی علیه السلام و... چیزی نیامده است.

در پاسخ به این اشکالات باید گفت همان‌طور که اشاره شد، هدف از بیان سرگذشت‌ها در قرآن، داستان‌سرایی و تاریخ‌نگاری نیست، بلکه اگر قصه‌ای در قرآن آمده، در درجه اول برای پند و عبرت‌آموزی است و گاهی نیز به جهت رفع شبهه یا اصلاح تحریف‌ها، حدسیات و تعصباتی است که واقعیت را خلاف نظر قرآن تصویر کرده‌اند. قرآن تنها یکبار بر قصه گفتن تأکید می‌کند و آن یک‌بار هم نه به شیوه بیان که بر موضوع تکیه دارد: ﴿تَحْنُ نَقْصُ عَلَیْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ...﴾ (یوسف / ۳)؛ (حسینی، ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن، ۱۳۸۲: ۴۷).

قرآن کریم کتاب دعوت و هدایت است و در این رسالت و هدفی که دارد، یک قدم راه را به طرف چیزهای دیگر از قبیل تاریخ و یا رشته‌های دیگر کج نمی‌نماید؛ زیرا هدف قرآن تعلیم تاریخ و مسلکش یا مسلک رمان نویسی نیست (طباطبایی، تفسیر المیزان، ۱۳۷۴: ۷/ ۲۳۷). دأب و روش کلام خدای تعالی در آنجا که قصه‌ها را بیان می‌کند، بر این است که به مختارات و نکات برجسته و مهمی که در ایفای غرض مؤثر است، اکتفا می‌کند و به جزئیات داستان نمی‌پردازد. از ابتدا تا به آخر داستان را حکایت نمی‌کند و نیز احوالی که مقارن با حدوث حادثه بوده، ذکر نمی‌نماید (همان، ۱۳/ ۴۰۳). اگر قرآن کریم به بیان تاریخ و حوادث و جزئیات قصه‌ها می‌پرداخت، از هدف اصلی خود دور می‌شد؛ مثلاً اگر در مورد زندگی حضرت نوح علیه السلام در مدت ۹۵۰ سال پیامبری، برای هر روز یک صفحه اختصاص می‌داد و جزئیات زندگی آن حضرت را بیان می‌کرد، در آن وقت مطلب حفظ نمی‌شد و به خاطر سپرده نمی‌شد و برای نسل‌های بعدی نیز قابل استفاده نبود (اسکندرلو و پاسنگ، مقاله «بررسی دیدگاه مستشرقان در مورد سیره و تاریخ‌نگاری»، مجله تخصصی قرآن‌پژوهی خاورشناسان، ۱۳۹۱: شماره ۱۳). در ضمن، آنچه از داستان زندگی و نبوت حضرت نوح علیه السلام لازم بود تا به اطلاع مردم رسانده شود و در آن جنبه عبرت‌آموزی بوده، در قرآن آمده و دیگر لزومی به توضیح مسائل دیگر و جزئیات زندگی ایشان نبوده است.

خود قرآن، هدف از ذکر داستان‌ها و قصص را عبرت‌آموزی معرفی می‌کند (یوسف / ۱۱۱) و می‌گوید که ما «قصص» را ذکر می‌کنیم و قصص در قرآن یعنی بیان مطالبی که هدف

خاصی در آن هست و قابل پی گیری باشد، اما قصه، بیان جزئیات و نکات ریز نپرداخته است (همان، ۶۷۱)؛ برای مثال، خداوند آنجا که در قرآن داستان حضرت موسی (علیه السلام) را بیان می کند که به سوی فرعون می رود و او را به حق دعوت می کند و فرعون نمی پذیرد و زمینه هلاکت خویش را فراهم می سازد، می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى﴾ (نازعات / ۲۶)؛ در حقیقت، برای هر کس که [از خدا] بترسد، در این [ماجرای] عبرتی است. منظور این است که شما این مسائل را مدنظر خود قرار دهید و حق جو و حق پذیر، حق پرست باشید تا سرانجامی چون فرعون و فرعونیان نداشته باشید؛ بنابراین، خداوند حکیم با این هدف که به ارائه الگو و سرمشق از انسان های نیک و خداپرست و حق جو بپردازد و با این هدف که ویژگی های شخصیتی و طرز تفکر انسان های مستکبر در مقابل حق و گمراه و نگون بخت را معین کند، قصه هایی را در قرآن نقل نموده تا افرادی که می خواهند راه حق و مسیر درست را بیابند، عوامل، زمینه ها و راه های آن را در الگوهای قرآنی ملاحظه کنند. پس دیگر لزومی ندارد که جزئیات همه آن داستان ها شرح داده شود.

بنابراین، با توجه به اهداف خاصی که قرآن کریم از بیان قصه دارد، صحیح نیست که گفته شود چرا قرآن همه زوایای سرگذشت را بیان نکرده یا وقوع آن را پیوسته و به طور مرتب و منظم نیاورده یا اینکه سرگذشت قرآنی برای کسانی که از منبع دیگری آگاهی نداشته باشند، بس دشوار است؛ زیرا قرآن برای تحقق اهداف تهذیب و پند و اندرز خود، فرازهایی از داستان را بر می گیرد و گاهی داستان را به طور مفصل بیان می کند، آن گونه که از آغاز تا انجام، اجزای آن مرتبط به یکدیگر و پیوسته و هماهنگ است. چنانکه در سوره یوسف (علیه السلام) ملاحظه می کنیم. قرآن، بیشتر اوقات به این دلیل بخشی از داستان را بر می گیرد که هدفش محقق شود و گاهی هم به جهت معروف بودن داستان، تنها اشاره ای گذرا بدان داشته و بدین وسیله از بیان آن به نحو طولانی اجتناب ورزیده است. ملاحظه کنید که آیا نگاه که فرد سخنوری به داستانی از داستان ها استشهاد می کند، بر تمام داستان از آغاز تا انجام متکی است؟ یا فرازی از آن را در سخن خود آورده و بدان اشاره ای گذرا دارد، بی آنکه در چنین وضعیتی نقص و عیبی در سخن یا اعتراضی بر سخنور وارد آید» (طباره، مع الانبیاء فی القرآن الکریم، ۱۹۸۹: ۴۵).

به طور کلی، می‌توان گفت قصه‌های قرآنی از لحاظ هنری در سطح بسیار بالایی قرار دارند و یکی از دلایل هنرمندانه بودن آنها همین گزینشی است که در آنها صورت گرفته است. در قصه قرآنی «انتخاب قطعه‌های خاص زمانی و مکانی با دقت کافی صورت پذیرفته است. ایجاز قصه‌های قرآن، گذشته از جنبه بلاغی و واژگانی، بیشتر مربوط به دقت در گزینش صحنه‌های مؤثر در روال قصه و کنار نهادن بخش‌های زاید است و این کاری است که در تدوین نهایی یک اثر هنری بسی کارساز است (حسینی، ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن، ۱۳۸۲: ۴۳) و البته اگر هنرمندان و داستان‌نویسان بخواهند در کار خود موفق باشند و داستان یا رمانی اثرگذار، مفید و پندآمیز بنویسند، بهترین الگو برایشان همین قصص قرآنی است که گاهی در عین اختصار، حاوی نکات بلیغ و عبرت‌آمیز است.

پس از بیان کلیاتی درباره اشکال حذف جزئیات قصص در قرآن، لازم است به بررسی و نقد آرای وات در این درباره پردازیم. در این قسمت سعی می‌شود تک‌تک آن نظریه‌ها به همان ترتیب که وی بیان کرد و پیش از این مورد تفکیک قرار گرفت، بررسی و نقد گردد.

نکته اول

نخستین ایراد وات این است که «دانستی‌های کمی درباره عقاید یهودیت در قرآن آمده است». با مطالعه قرآن می‌بینیم که یهودیان بیش از هر قومی در قرآن یاد شده‌اند. عقاید آنها از جمله پسر خدا بودن عزیر (توبه/ ۳۰)، الوهیت ادبار و رهبانیون (توبه/ ۳۱)، فرزند خدا بودن و فقر خدا (مائده/ ۱۸)، بی‌نیازی یهود (آل عمران/ ۱۸۱)، بسته بودن دستان خداوند (مائده/ ۶۴)، معرفی شدن پیامبر آنان به عنوان یکی از پیامبران اولوالعزم (احزاب/ ۷)، بیان ویژگی‌های تورات به عنوان کتاب یهودیان (هود/ ۱۷؛ انبیاء/ ۴۸؛ قصص/ ۴۳؛ صافات/ ۱۱۷) و مطرح شدن عقاید و ویژگی‌های رفتاری ایشان در سراسر قرآن، از این‌رو، نه تنها ادعای وات، مورد تأیید آیات قرآن نیست، بلکه بر عکس، با تدبر در این آیات شریفه ملاحظه می‌شود که قرآن کریم در بسیاری از آیات خود به شرح عقاید یهودیان و ویژگی‌های کتاب آسمانی آنها و بر شمردن الطاف الهی بر ایشان و پیامبران آنها و نحوه برخوردشان با پیامبران و کتاب آسمانی و نعمت‌های خداوند پرداخته است.

نکته دوم

ایراد دیگر وات این است که بجز باکره‌زادی و ادعای خدا بودن عیسی علیه السلام هیچ مطلبی در مورد عقاید مسیحیت در قرآن نیامده است.

اگر سیری در قرآن داشته باشیم، می‌بینیم که بسیاری از مسائل مربوط به مسیحیت، علاوه بر باکره‌زادی حضرت عیسی (علیه السلام) و خدا بودن او، در قرآن آمده است. حضرت مریم (علیها السلام) در زمره قانتین (تحریم/ ۱۲) و نشانه خداوند (انبیاء/ ۹۱؛ مؤمنون/ ۲۳) دانسته شده است. تولد حضرت عیسی (مریم/ ۲۱)، پیغمبری حضرت عیسی (علیه السلام) از زمان کودکی (مائده/ ۱۱۰؛ مریم/ ۱۶)، نشانه بودن (انبیاء/ ۹۱؛ مؤمنون/ ۵۰)، و جاهت او در دنیا و آخرت (آل عمران/ ۳)، بنده خدا بودن (نساء/ ۱۷۲؛ مائده/ ۱۱۶)، خلقت او از خاک (آل عمران/ ۵۹؛ مائده/ ۷۸)، صاحب آیات بینات بود (بقره/ ۸۷ و ۲۵۳)، تأیید او با روح القدس (مائده/ ۱۱۰)، معجزات او (آل عمران/ ۴۹ و ۴۶؛ مائده/ ۱۱۰)، و فوت (آل عمران/ ۵۵؛ نساء/ ۱۵۸-۱۵۷) از جمله مواردی است که در قرآن به آنها اشاره شده است. در مورد کتاب انجیل، عباراتی همچون نور و هدایت (مائده/ ۴۶) بودن و تصدیق کننده تورات (آل عمران/ ۵۰؛ مائده/ ۴۶؛ صف/ ۶) مطرح شده است. در مورد حواریون حضرت عیسی (علیه السلام) آنان را مسلمان واقعی معرفی می‌کند (آل عمران/ ۵۲).

علاوه بر آنچه گذشت، مطالب بسیار زیاد دیگری در مورد مسیحیان در قرآن آمده است. مسائلی که در این مجال، فرصت پرداختن به یک‌یک آنها نیست؛ مثلاً قرآن کریم به برخی از صفات ناپسند ایشان اشاره نموده است؛ هر چند اوصافی که در قرآن در مورد مسیحیان به کار رفته، به همان شدتی نیست که در مورد یهودیان مطرح کرده، ولی برخی از آن ویژگی‌های ناپسند را که عمدتاً در مورد غلو دینی و مبالغه در حق حضرت عیسی (علیه السلام) است، ذکر کرده است؛ مانند: غلو در دین، فراموشی عهد خدا، طرد متقابل یهودیان و مسیحیان، بدعت رهبانیت، پرستش راهبان و مسیح، فاسق بودن گروهی از مسیحیان و کفر کسانی که قائل به تثلیث‌اند و ...

با توجه به آنچه گذشت و آیاتی از قرآن کریم که به آنها اشاره شد، بطالان ادعای وات در زمینه اشاره اندک آیات قرآن به عقاید مسیحیان آشکار می‌گردد.

نکته سوم و چهارم

ایراد سوم و چهارم مطرح شده توسط وات در مورد حضرت موسی (علیه السلام) و قوم بنی اسرائیل است؛ لذا به دلیل ارتباط و پیوستگی بین این دو، هر دوی آنها باهم مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. مجموعه اشکالاتی که وات در این باره مطرح کرده است، می‌توان به این شکل بیان کرد که بیشتر آیاتی که در مورد حضرت موسی (علیه السلام) در قرآن آمده، در ارتباط با مجادله

وی با فرعون و جادوگران است و هیچ بیان روشنی که نشانگر رسالت حضرت موسی علیه السلام در نجات قوم بنی اسرائیل از حالت نزدیک به بردگی مصر و به سرانجام آوردن آنها باشد، در قرآن به چشم نمی‌خورد.

بهترین پاسخ برای این اشکالات، خود آیات قرآن کریم است. بنابر آیات قرآن کریم حضرت موسی علیه السلام از جمله پیامبران اولوالعزم است. نام ایشان ۱۳۶ بار در قرآن آمده و در ۲۰ سوره از قرآن از او سخن گفته شده و طولانی‌ترین قصه قرآن، جریان‌های مرتبط با آن حضرت می‌باشد و در جای جای قرآن کریم، به تناسب موضوع و هدف خاصی که وجود داشته، ماجراهای مربوط به ایشان از جمله الطاف خداوند به موسی (صافات / ۱۲۲-۱۱۴)، اعطای نُه آیه به موسی (اسراء / ۱۰۷ نمل / ۱۴-۶)، ملاقات با خداوند (نمل / ۱۴-۶)، مکالمه او با خدا (مریم / ۵۲؛ نساء / ۱۶۴)، پند و اندرزهای او به یهودیان (یونس / ۸۴) و نفرین فرعونیان (یونس / ۸۸) نقل شده است و چنین نیست که بیشتر قصه‌ها مربوط به مجادله وی با فرعون و جادوگران باشد. در قرآن از تولد حضرت موسی علیه السلام، سخن به بیان آمده است و بسیاری دیگر از ماجراهای مربوط به جوانی حضرت و دوران نبوت ایشان و پس از آن، چنان که البته در نقد اشکال اول برخی از این آیات ذکر شد.

مطلب دیگری که در کلام وات به چشم می‌خورد و موجبات تعجب خواننده را فراهم می‌سازد، این است که ایشان ادعا می‌کند که هیچ بیان روشنی که نشانگر رسالت حضرت موسی علیه السلام در نجات قوم بنی اسرائیل از حالت نزدیک به بردگی در مصر و به سرانجام آوردن آنها باشد، به چشم نمی‌خورد.

سؤال مطرح این است که آیا به راستی، ایشان همه آیات قرآن را مطالعه نموده‌اند و بعد چنین ادعایی را طرح ساخته‌اند در حالی که هر فردی که شروع به قرائت قرآن می‌کند، پس از سوره حمد، اولین سوره‌ای که با آن مواجه می‌شود، سوره بقره است و می‌بیند که در این سوره، به صراحت از آزار و اذیت‌هایی یا شده که نسبت به قوم بنی اسرائیل وارد می‌شد و آنان را تا حد بردگی پیش برده بود. همچنین از نجات این قوم با لطف الهی و به واسطه‌ی حضرت موسی علیه السلام سخن به میان آمده است: ﴿وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ * وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾ (بقره / ۴۹-۵۰).

در تفسیر این آیه چنین آمده است: «در اینجا خداوند نعمت‌هایش بر بنی‌اسرائیل را به طور مشروح بیان نموده و می‌فرماید: «به یاد آورید وقتی که شما را از قوم فرعون و پیروانش نجات دادیم که شما را به کارهای سخت وا می‌داشتند». درباره اینکه آنان دچار چه نوع شکنجه و عذابی بودند که خدا نجاتشان داد، وجوهی بیان شده است: ۱. همان طور که خود آیه بیان می‌کند کشتن فرزندان و زنده نگه داشتن زنان آنان؛ ۲. اعمال شاقه‌ای که به آنان تکلیف می‌کردند و از آن جمله آنان را صنف‌صنف کرده و هر صنف را به کاری وا می‌داشتند: یک صنف خدمتگزار و صنفی دیگر کشت‌کار و همین طور اگر افرادی توانایی و صلاحیت کار نداشتند، بر آنها جزیه قرار می‌دادند. علاوه بر آن، فرزندانشان را می‌کشتند و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند؛ لذا در سوره ابراهیم جمله «يَذَّبِحُونَ ابْنَاءَ كُمْ» به ما قبل خود که «يسومونكم سوء العذاب» باشد با «واو» عطف شده است و این عطف نشان می‌دهد که آن دو یکی نبود؛ یعنی هم شکنجه و اعمال شاقه و هم کشتن فرزندان هر دو بوده است. نیز گفته‌اند: یعنی بدانید اینکه خداوند شما را از شر فرعون و یارانش نجات داد، نعمت بزرگی بود» (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۶۰: ۱/ ۱۶۷). طبیعتاً بزرگ‌ترین لطف خداوند درباره قوم یهود این بوده که آنان را از زیر یوغ و ستم فرعونیان نجات داده است. مطلبی که در قرآن با تعبیر ﴿وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾^[۲] آمده است (گواهی، ۲۵۶).

نکته پنجم

آخرین ایراد وات بر قصه‌های قرآن، این است که «از روی قرآن، مشاهده‌ی چگونگی ارتباط بین اجزاء قصه‌ها به چشم نمی‌خورد». وی دلیل آن را حذف برخی از رخدادهای داستان‌ها توسط قرآن می‌داند و مثال‌هایی نیز در این باره ذکر می‌کند. از جمله حذف جریان فراخوانی حضرت ابراهیم (علیه السلام) به ترک موطن اصلی خود، سکنی گزیدن بنی‌اسرائیل در مصر و... از آنجا که همه این مسائل تحت یک اشکال کلی و با عنوان «حذف جزئیات قصه در قرآن»، پیش از این مورد نقد و بررسی قرار گرفت، از پرداختن مجدد به آن پرهیز می‌شود و تنها به یک نکته اشاره می‌شود و آن تکرار این مطلب مهم است که قرآن کریم، کتاب قصه‌گویی یا تاریخ‌نگاری نیست که تمام جریان‌ها را جزء به جزء تعریف کند.

با وجود این، اکثر مثال‌هایی که وات از آنها به عنوان دلیلی بر وجود حذف در قصص قرآن استفاده نموده، از جمله رخدادهایی است که در قرآن حداقل اشاره‌ای به آن شده است و چنین نیست که به طور کلی در قرآن نیامده باشد.

در ادامه، تنها به بررسی یک نمونه از مثال‌هایی که ایشان به آن استناد جسته، می‌پردازیم و آن «حذف ماجرای حضرت ابراهیم علیه السلام در ترک موطن اصلی خود» می‌باشد. درست است که این جریان به شکل مفصل در قرآن نیامده، ولی سوره صافات به آن اشاره شده است؛ آنجا که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از رهایی از آتش فرعونیان می‌فرماید: ﴿وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ (صافات / ۹۹)؛ «و [ابراهیم] گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید».

در تفاسیر به نقل از ابن عباس آمده که منظور حضرت ابراهیم علیه السلام این بوده که «من مهاجر هستم به سوی پروردگارم که از دیار کافران هجرت کرده و به سرزمینی که خدایم امر نموده، بروم و آن، سرزمین مقدس است» (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۶۰: ۱۸ / ۲۱). در تفسیر المیزان آمده است: «در حقیقت جمله ﴿وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ خلاصه‌ای است از گفتار مفصلی که قبلاً با آزر داشت و به وی فرموده بود: ﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾ (مریم / ۴۸) و از این آیه معلوم می‌شود که مراد آن جناب از اینکه گفت: به سوی پروردگارم می‌روم، رفتن به محلی است خلوت تا در آنجا با فراغت به حاجت‌خواهی از خدا و عبادت او بپردازد و آن محل، عبارت بود از سرزمین بیت‌المقدس» (طباطبایی، تفسیر المیزان، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۲۲۸).

چنانچه ملاحظه می‌شود، در قرآن کریم از مهاجرت حضرت ابراهیم علیه السلام از وطنش یاد شده است. هر چند به شکل مفصل به همه جریان‌های مرتبط با این مهاجرت نپرداخته است. این اصلاً نمی‌تواند ایرادی برقرآن باشد. آیا اگر قرآن کریم همچون تورات به ذکر جزء جزء این مهاجرت می‌پرداخت و خرافاتی را که در کتاب تحریف شده یهودیان آمده، بیان می‌کرد، دیگر منزّه از این اشکال بود؟ در تورات درباره این مهاجرت مطالبی آمده که با مقام عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام اصلاً سازگار نیست. در این کتاب آمده است: «چون کنعان دچار قحط و خشکسالی شد، ابراهیم علیه السلام و همسرش سارا (ساره) که زنی بسیار زیبا و نیکوروی بود، راهی مصر شدند. چون به نزدیک مصر رسیدند، ابراهیم علیه السلام به سارا گفت: [چون تو بسیار زیبا و نیکوروی] اگر مصریان دریابند که تو همسر منی، برای دستیابی به تو مرا خواهند کشت و تو را زنده نگه خواهند داشت. پس چه بهتر که تو نگویی همسر منی، بلکه خود را خواهر من بنامی تا به خاطر تو مرا نیز گرامی دارند و آسیبی نرسانند و سارا پذیرفت. چون به مصر

رسیدند، آنچه ابراهیم علیه السلام پیش‌بینی کرده بود، روی داد؛ یعنی مصریان شیفته زیبایی سارا شدند و او را که ابراهیم علیه السلام، خواهر خود خوانده بود، به کاخ فرعون بردند، فرعون او را پسندید و به زنی گرفت و به خاطر او ابراهیم را نیز گرامی داشت یا اینکه بلاهای پیاپی، فرعون و سرای او را فرا گرفت، چنان که ابراهیم را نزد خود خواند و او را سرزنش کرد که «چرا نکفتی سارا همسر توست تا من او را به زنی نگیرم.» سپس فرمان داد ابراهیم علیه السلام و همسرش را از مصر برانند، ولی به وی اجازه داد تا آنچه را در پیش بدو بخشیده بود، همراه برد» (گلن، کتاب مقدس، ۲۰۰۲م، باب ۱۲، آیات ۱۰-۲۰).

بیومی مهران در این باره می‌نویسد: «خدا می‌داند و فرشتگان گواهند که من حتی از نقد و ردّ این تهمت زشتی که نویسنده سفر پیدایش به ابراهیم بسته است، سخت بیزارم. یاوه‌ای که هیچ کس حتی پست‌ترین مردم، آن را برای خویش و آبروی خویش نمی‌پسندد تا چه رسد که آن کس پیامبر خدا و دوست بزرگوار او باشد» (بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، ۱۳۸۳: ۱/۱۱۲).

لازم به ذکر است که داستان گرفتاری ساره، از جمله مطالبی است که در قرآن نیامده، ولی در تورات، تواریخ و روایات اهل سنت و شیعه به اختصار و تفصیل نقل شده است. البته در اینجا مطالبی به ویژه در روایات اهل سنت، صحیح بخاری و دیگران به چشم می‌خورد که مناسب با مقام پیامبری مثل ابراهیم خلیل الرحمان نیست. مانند اینکه وقتی از ابراهیم علیه السلام پرسیدند: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ وی گفت: خواهر من است ... و این را دروغی از ابراهیم دانسته و در صدد تأویل آن بر آمده‌اند، در حالی که در روایات شیعی اثری از آنها دیده نمی‌شود (رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، ۱۳۸۸: ۲۲/۱۵۴).

اما کلینی رحمه الله در این باره روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده و در آن به اصل جریان اشاره نموده است که وقتی از ابراهیم علیه السلام در مورد نسبتش با ساره می‌پرسند، می‌گوید که او دختر خاله و همسر من است و جزئیات دیگری که در آنجا نقل شده است (صدوق، روضه کافی، بی‌تا: ۲/۲۲۳).

نتیجه

داستان‌های زیبای قرآن، به دلیل هدف، شکل و محتوای خاصی که دارند، توجه بسیاری از محققان را به خود جلب کرده است که از آن جمله می‌توان به مستشرقان اشاره کرد. مستشرقان در اصطلاح امروزی بین مجامع علمی اسلامی، به اسلام‌شناسان غیر مسلمانی گفته می‌شود که دنبال شناخت اعتقادات و باورهای مسلمانان و ریشه‌های آن، یعنی قرآن و سنت می‌باشند که مجموعه تلاش‌هایشان را با اهداف و اغراض خاصی همچون علمی، تشریحی، استعماری، متزلزل ساختن باورهای مسلمانان و ... انجام می‌دهند.

یکی از اشکالات عمده که به قصص قرآنی وارد ساخته‌اند، روشی است که قرآن کریم در پرداختن به قصه‌ها اتخاذ نموده است؛ مثلاً ایشان اشکال کرده‌اند که چرا در برخی از این داستان‌ها تسلسل زمانی رعایت نشده است یا اینکه چرا در بعضی از آنها تکرار دیده می‌شود و چرا قرآن جزئیات بسیاری از قصص را بیان نکرده و روش داستان‌های عهدین را در پیش نگرفته است. در پاسخ باید گفت این هنر قرآن است که یک شیوه منحصر به فرد در پرداختن به قصص دارد که چون داستان‌های واقعی را با اهداف خاص تربیتی و آموزشی بیان می‌کند، گاه در نقل آنها خط سیر تاریخی را در هم می‌شکند و به تناسب هدف خاصی که از روایت آن دارد، تنها به یک برش خاص از داستان اشاره می‌کند بدون در نظر گرفتن زمان وقوع آن جریان و گاه در جای دیگری به تناسب هدف دیگری همان داستان یا برش دیگری از آن را بیان می‌کند. در این شیوه ممکن است تسلسل زمانی از بین برود، اما هیچ آسیبی به اصل قصه و هدفی که از بیان آن وجود داشته، زده نمی‌شود، بلکه یک شیوه خاصی در نقل داستان است که امروزه مورد توجه و استفاده بسیاری از داستان‌نویسان قرار گرفته است.

در مورد علت حذف جزئیات داستان‌ها نیز باید گفت که قرآن کتاب داستان‌سرایی نیست که بخواهد همچون سایر کتب به جزئیاتی که هیچ تأثیری در هدف و نتیجه ندارند، بپردازد و این نه تنها ایرادی بر آن نیست، بلکه از جمله محاسن داستان‌های قرآن است که به حذف زوائد پرداخته و در عین حال به هدف خود از نقل داستان یعنی عبرت‌آموزی رسیده است.

پی‌نوشت‌ها

- [۱] سوره‌هایی که نولدکه مربوط به دوره سوم مکی می‌داند، از این قبیل‌اند: سجده، فصلت، جاثیه، نحل، روم، هود، ابراهیم، یوسف، غافر، قصص، زمر، عنکبوت، لقمان، شوری، یونس، سبأ، فاطر، اعراف، احقاف، انعام، رعد.
- [۲] این تعبیر، علاوه بر آیه ۴۹ سوره بقره، در آیات دیگری نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ مانند اعراف / ۱۴۱؛ ابراهیم / ۶؛ انعام / ۶؛ انفال / ۱۳۶؛ اسرا / ۵۴؛ شعراء / ۶۶ و ۶۳؛ زخرف / ۵۵؛ دخان / ۱۷.

منابع

۱. رضایی اصفهانی، محمد علی و همکاران، نخستین ترجمه گروهی قرآن کریم، قم: دارالذکر، ۱۳۸۴ش.
۲. اسکندری، محمدجواد، پاسنگ، حیدر، مقاله «بررسی دیدگاه مستشرقان در مورد سیره و تاریخ نگاری»، مجله تخصصی قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره ۱۳، ۱۳۹۱ش.
۳. امین، سیده نصرت، (بانوی اصفهانی)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: انتشارات نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ش.
۴. بستانی، محمود، پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن، مشهد مقدس: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ سوّم، ۱۳۸۴ش.
۵. بلاشر، رژی، در آستانه قرآن، ترجمه دکتر محمود رامیار، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶ش.
۶. بیومی مهران، محمد، بررسی تاریخی قصص قرآن، ترجمه: سید محمد راستگو، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۷. پروینی، خلیل، تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن، تهران: انتشارات فرهنگ گستر، ۱۳۷۹ش.
۸. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶ش.
۹. جعفری، یعقوب، سیری در علوم قرآنی، قم: انتشارات اسوه، ۱۳۷۳ش.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: اسراء، چاپ ششم، ۱۳۸۹ش.
۱۱. حسینی، سیدابوالقاسم، مبانی هنری قصه‌های قرآن، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۷۷ش.
۱۲. حسینی، محمد، ریخت‌شناسی قصه‌های قرآن، تهران: شمشاد، ۱۳۸۲ش.
۱۳. خوبی، سید ابوالقاسم، بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ترجمه: محمد صادق نجمی و هاشم هاشم‌زاده هریسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲.
۱۴. الحکیم، سید محمد باقر، علوم القرآن، بغداد: انتشارات مجمع علمی اسلامی، بی تا.
۱۵. رسولی محلاتی، سید هاشم، تاریخ انبیاء (قصص انبیاء از آدم تا خاتم)، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
۱۶. رضایی اصفهانی، محمدعلی، تفسیر قرآن مهر، قم: عصر ظهور، ۱۳۸۹.
۱۷. زرکشی، محمدبن بهادر، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۱ق.
۱۸. زمانی، محمد حسن، مستشرقان و قرآن (نقد و بررسی آراء مستشرقان درباره قرآن)، قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۵ش.

۱۹. سید قطب، در سایه‌ی قرآن، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۴۴ ش.
۲۰. صدوق، محمد بن علی بن حسن، روضه کافی، ترجمه‌ی رسولی محلاتی، تهران: انتشارات علمیه اسلامی، بی تا.
۲۱. طباره، عقیق عبدالفتاح، مع الانبیاء فی القرآن الکریم، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ هفدهم، ۱۹۸۹ ق.
۲۲. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر نشر اسلامی چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۲۳. طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان حسین نوری، محمد مفتح، تحقیق: رضا ستوده، تهران: انتشارات فرهانی، ۱۳۶۰ ش.
۲۴. طوسی، محمد بن حسین، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالاحیاء التراث العربیه، بی تا.
۲۵. عبد ربّه، السید عبدالحافظ، بحوث فی قصص القرآن، بیروت: دارالکتب البنانی، بی تا.
۲۶. فتح اللهی، ابراهیم، متدولوژی علوم قرآنی، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۸.
۲۷. فروردین، عزیزه، زیبایی‌شناسی هنری در داستان‌های قرآن، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ش.
۲۸. فعالی عراقی‌زاد، حسین، داستان‌های قرآن و انبیاء در المیزان، تهران: نشر سبحان، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۲۹. گلن، ویلیام، کتاب مقدس، شامل کتب: عهد عتیق و عهد جدید، بی جا: انتشارات ایلام، چاپ سوم، ۲۰۰۲ م.
۳۰. محمدالمطعمی، عبدالعظیم ابراهیم، خصائص التعبير القرآنی و سماته البلاغیه (ویژگی‌های بلاغی بیان قرآنی)، ترجمه دکتر سید حسین سیدی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۸ ش.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۳۲. معارف، مجید، «روش قرآن در طرح وقایع و سرگذشت‌های تاریخی»، مجله صحیفه مبین، ۱۳۸۵ ش شماره ۳۹.
۳۳. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، تهران: انتشارات التمهید، ۱۳۶۹ ش.
۳۴. ملبویی، محمدتقی، تحلیلی نو از قصص قرآن، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.
۳۵. میر، مستنصر، ادبیات قرآن، ترجمه محمد حسن محمدی مظفر، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷ ش.
۳۶. وات، ویلیام مونتگمری، حقیقت دینی دوران عصر ما، ترجمه اسدالله آزاد، تهران: انتشارات کتابدار، ۱۳۷۴ ش.